

فیه ، در میان آمد . و سخنها در آن باب باطناب کشیده ، بقیل و قل انجامید . و سخن درین بود ، که اطلاق لفظ اجتهاد ، و مجتهد ، بر چه کس میتوان نمود ؟ و کرا مجتهد میتوان گفت ؟ مولانا عبد الله ، مخدوم الملک سلطان پوری ، که اعلم العلمای روزگار بود ؛ و شیخ عبد النبی ، که صدر الصدور ممالک هندوستان بود ؛ و قاضی خلی بدخشی ، که در علم کلام ، و حکمت امتیاز داشت ؛ و حقائق پناه ، شیخ مبارک ، که در علوم معقول و منقول ، سر آمد علماء وقتست ؛ و قاضی جلال الدین ملتانی ، و صدرجهان مفتی تذکرة نوشتند ؛ و در آن مهر های خود کرده ، بفظر اقدس در آوردند . و صورت این تذکرة اینست ، مقصود از تشدید این مبانی ، و تمهید این معانی آنکه چون ، هندوستان ، صفت عن الحدیثان ، بمیامن معدلت سلطانی ، مرکز امن و امان ، و دائره عدل و احسان طوائف انام ، از خواص و عوام ، خصوصاً علماء عرفان شعرا ، و فضلاء دقایق آثار ، که هادیان بادیه نجات ، و سالکان مسالک اوتوالعلم درجات اند ، از عرب و عجم رو بدین دیار نهاده ، توطن اختیار نموده ، جمهور علماء فحول ، که جامع فروع و اصول اند ، و حاری معقول و منقول ؛ و بدین و دیانت و صدق و صیانت اتصاف دارند ؛ بعد از تدبیر وافی ، و تاویل کافی ، در غوامض معانی آیه الکریمه ، اطیعوا الله ، و اطیعوا الرسول ، و اولی الامر منکم ، و احادیث صحیحه ان احب الناس الی الله یوالقمة امام عادل رفیق و من اطیع اطاع الامیر فقد اطاعنی و من ابغض الامیر فقد عصانی و عدل ساعة خیر من ستین سنة قیام ایامها و صیام فهارا و غیر ذلک ، من الشواهد العقلیته ، و الدلائل النقلیته قوار داده ، حکم نموده اند ، که مرتبه سلطان عادل ، عند الله زیاده از مرتبه مجتهد است ، و حضرت سلطان الاسلام ، و کعبه الافام ، امیر المومنین

ظل الله علي العالمين ابو الفتح جلال الدين محمد اکبر بادشاه غلامي خلد  
 الله ملکه ابداء عدل فيه و اعقل اعلم بالله افند؛ بذبران، اگر در مسائل دین که  
 بین المجتهدین، مختلف فیما است، بدهن ثاقب، و فکر صایب خود،  
 یکجانب را، از جهت تسهیل معیشت بذی آدم، و مصلحت انتظام  
 عالم اختیار نموده، بان جانب حکم فرمائید، متفق علیه میشود؛ و اتباع  
 آن، بر عموم برابرا و کافه افام لازم و متعتم است؛ و ایضا، اگر بموجب  
 رای صواب نمای خود، لله حکمی از احکام قرار دهد، که مخالف نص  
 نباشد، و سبب ترفیه عالمیان بوده باشد، عمل بران نمودن بر همه کس  
 لازم و متعتم است؛ و مخالف آن، موجب سخت اخروی و خسران  
 دینی و دنیوی است؛ این مسطور صدق و فور حشده الله، و اظهار حقوق  
 الاسلام، بمحضر علمای دین و فقهای مهتدین، تحریر یافت؛ و کان ذنک،  
 فی شهر رجب، سنه سبع و ثمانین و تسعمائة •

چون هر سال، التزام زیارت هزار فائض الا نوار خواجه معین الدین  
 قدس سره، پیش نهاد خاطر خسرو جهانگیر بود؛ در شانزدهم ماه  
 رجب، از دارالخلافت فتحپور بجانب اجمیر نهضت فرمودند. و  
 از آنجا، منزل بمزل، شکار کفان، و صید افگنان، در نوزدهم، ماه شعبان  
 در نواحی حوض خواص خان، که پفج کوهی اجمیر است، نزول واقع  
 شد. چون در میان رننهپور، و اجمیر شیر بسیار می باشد؛ دران ایام  
 شخصی از رننهپور، باجمیر میرفت؛ در راه، شیری باو دوچار شد، آن  
 بیچاره، حیران شد؛ و گرد خود خطی کشید. و چون شیر قصد او کرد، آن  
 شخص شیر را، بنام حضرت خلیفه الهی، قسم داد؛ و گفت، الهی بحق  
 صدق و اخلاص حضرت بادشاه؛ که در راه رضا جوئی تو دارد که مرا از شیر  
 درنده امان ده. نافل این حکایت سوگند یک کرد، که من آن شخص را دیدم،

و این حکایت از زبان او شنیدم . آنحضرت بوقوع اینحال ، شکر ایزد متعال  
 بجای آورده ، فرمودند ؛ که من دیگر بدست خود ، شیر نخواستهم کشت \*  
 القصة ، روز جمعه ، بست و چهارم ماه شعبان ، از پنجگروهی  
 اجمیر پیاده شده ، بمزار مورد الانوار آمده ، بشرائط طواف قیام نمودند .  
 و در همین ایام ترسون محمد خان ، حاکم پٹن گجرات ، رسیده ، ملازمت  
 نمود . و ریایات عالیات ، براه برگنه سانپور ، که نمکسار ست شکار گزان ،  
 بمستقر سریر خلافت مراجعت نموده ، فرمودند ، که بارگاہ طولانی ، که  
 محرابها داشت ، ترتیب داده ، مسجد نام کرده ، در یکطرف دولتخانه  
 برپا میکردند . و پنج وقت نماز را ، با جماعت میفرمودند . و بیست  
 و یکم ماه شوال ، در دارالسرور فتحپور ، محل سردق جلال گشت ؛  
 و مهتر سعادت ، که خطاب پیشرو خانی دارد ، و برسالت نزد نظام الملک  
 دکنی رفته بود ، بایلیچیان دکنی ، و پیشکشهای نفیس آمده ، بعتبه بوسی  
 سرفراز گردید ؛ و فیلان کوه پیکر ، که همراه آورده بود ، بنظر اشرف در آورد \*

## ذکر وقائع سال بیست و ششم الهی .

ابتدائی اینسال روز شنبه پنجم صفر سنه سبع و ثمانین و تسعمائة بود ؛  
 درین سال بمقتضای رافت ، و شفقت جلی ، حکم اشرف نافذ شد .  
 که از کل ممالک محروسه ، رسم تمغا ، و زکوة بر طرف باشد ، و در تاکید این  
 امر فرامین عدالت آئین ، صدور یافت . پوشیده نماید که هیچ بادشاهی این  
 همه محصول را ، که برابر حاصل ملک توزان و ایران تواند بود نپوشیده  
 بود ؛ و این قسم توفیق نیافته \*

همدرین سال ، محمد معصوم خان ، پسر معین الدین احمد خان  
 فرزند خودی که حکومت جونپور داشت ، و بدرگاہ جهان پناه آمده بود ، باز

رخصت جونپور یافت ؛ و ملا محمد یزدی باقضي القضائي آنجا مقرر گشت .  
و حکومت بلده دهلی ، بمصعب علیخان ، پسر میر خلیفه تفویض شد .

### ذکر حادثه بنگاله .

مظفر خان ، که به بنگاله رفت ، و شروع در فیصل مهمات و معاملات نمود ، چون بخت او بر گشته ، و نوبت او بآخر رسیده بود ، در معاملات سخت گیری بنیاد کرده ، مردم را بزبان رنجاندن گرفت ؛ و جاگیر اکثر امرای بنگاله را تغیر کرده ، طلب داغ ، و باز یافت محاسبات کهنه ، در میان آورد .

• بیت •

مشو ، در حساب جهان ، سخت گیر ،  
که هر سخت گیری بود سخت میر ،  
باسان گذاری دمی میگذارد ،  
که اسان زید مرد اسان گذار .

بابا خان قاقشان ، هر چند ملایمت کرد ، و التماس نمود که جاگیر او را برقرار داشته طلب داغ ننماید ، صورت نه بست . و چون پرگنده جالیسر از ابتدای خریف ، از تغیر خالدی خان از در خانه بجهانگیر شاه جمال الدین حسن انجو تفتحوایه کرده بودند ، و خالدی خان ، از مال خریف مبلغی گرفته بود ؛ مظفر خان بجهت باز یافت آن مبلغ می خواست ، که خالدی خان را مقید ساخته ، بضرع شلاق و کفپائی طلب دارد .

و بحسب اتفاق ، در همین ایام ، از درگاه معالی ، فرمان بنام مظفر خان رسید ، که روشن بیگ نام ، نوکر میرزا محمد حکیم که از کابل آمده به بنگاله رفته بود ، او را بدست آورده ، بقتل رساننده ، سر او را بدرگاه فرستد .  
و این روشن بیگ در میان قاقشالان می بود . مظفر خان فرمانرا برآورده ،

فرمود، که روشن بیگ را گردن زدند، و سلطان درشت نسبت بابا خان، بر زبان راند. و سپاهیان که در آن مجلس حاضر بودند، بتخصیص بابا خان و قاقشالان دیگر، بر خود لرزیده، قرار حرام نمکی بطوق دادند. و بجای رسید، که همه اتفاق نموده، اول سرهای خود را تراشیده، و تاقیه پوشیده بکلمه عصیان اعلان نمودند؛ و از آب گذشته، در شهر گور، که در زمان سلف، به لکنوتی مشهور بود، فرود آمده، بنیاد اجتماع کردند. و در چند جا، که اموال مظفر خان بدست در آمد بغارت بردند.

و مظفر خان کشتیها را جمع کرده، حکیم ابو الفتح و پتر داس را، با جمعی از افواج لشکر در برابر ایشان، کنار آب فرستاد. چون خبر انحراف قاقشالان از جاده اخلاص، بعرض حضرت خلیفه الهی رسید، فرمان جهانمطاع، بنام مظفر خان صادر شد، که طائفه قاقشالان از بندگان قدیم خدمت اند، نیک واقع نشد، که آنها را رنجایندة اند، باید که ایشانرا بعفایت و استمالت بادشاهانه امیدوار ساخته، مهم جاگیر ایشانرا صورت دهد. این فرمان درینوقت، که مظفر خان بآنجماعت مقابله داشت رسید. برسیدن فرمان، بابا خان و سائر ارباب عصیان، بحسب ظاهر، در مقام اطاعت شده، بمظفر خان پیغام فرستادند؛ که رضوی خان، و پتر داس را فرستند، که بماعهد و شرط کرده، خاطر ما را از جانب شما جمع سازند. مظفر خان، رضوی خان، و میر ابو اسحاق، پسر میر رفیع الدین، و رای پتر داس را فرستاده، بابا خان هر سه کس را مقید داشته، بازار معاربه را گرم تر ساختند.

و بحسب تقدیر، در همین ایام، ملا طیب و پر کهر تم بفضلی متصدیان مهمات ولایت بهار نیز، کار و بار را سعادت گرفته، جاگیر محمد

معصوم کابلی، و عرب بهادر و سائر امرای بهار را، تغیر داده، بقیاد بدسلوکی کردند. معصوم کابلی بعد از بنی بعاصی ملقب شده، باتفاق عرب بهادر، و سعید بپخششی خود را بحرام نمکی قرار داده، قصد قتل ملا طیب، و پر کهوتم کردند. و آنها فرار نموده، بدر رفته، خانمان بغارت دادند. و پر کهوتم، بعد از چند روز جمعی از بندگان درگاه را جمع ساخته، از آب چوسا گذشته، خواست که دست بردی بحرامخوران نماید. عرب حرام نمک پیش دستی کرده، برسو پر کهوتم غافل رسیده، او را بقتل آورد \*

چون خبر مخالفت عاصی کابلی، بقاقشالان رسید، از طرفین رسل و رسائل شد، و درینوقت، که قاقشالان بمظفر خان مقابله داشتند، عاصی، بکومک ایشان روان شده، بگرهی رسید. مظفر خان خواجه شمس الدین محمد خوانی را با فوجی، به تذکلی گرهی فرستاد؛ که مانع گذشتن عاصی شود. و عاصی چون جمعیت بسیار داشت، بزور از گرهی گذشت. و بخواجه شمس الدین جنگ کرده، غالب گشت. و عاصی بقاقشالان یکی شده، فتنه بالا گرفت؛ و از آب گذشته، برسو مظفر خان آمدند. وزیر جمیل، که از امرای قدیم الخدمت این درگاه است، باتفاق خان محمد بهبودی، و دیگر مردم از مظفر خان جدا شده، بمخالفان همراة شد. و مظفر خان، در قلعه نانده، که چار دوازی پیش نبود، متحصن گشت. و باغیان بر شهر نانده دست یافتند، حکیم ابو الفتح، و خواجه شمس الدین و اکثر مردم اعیان را دستگیر کرده، غارت و تاراج نمودند. حکیم ابو الفتح، و خواجه شمس الدین، و زای پتر داس، از حبس باغیان، بحیله خلاص شده، پیاده گریخته، بر آمدند. و بمدد زمینداران، خود را بحاجی پور رساندند. و چون باغیان قلعه نانده را نیز متصرف شدند، مظفر را، بقولی از خانه او بر آورده، بقتل رساندند.

و اموال و اشیاء او را، بدست آورده مایه استظهار خود ساختند. ولایت بنگاله و بهار بتصرف باغیان در آمده، قریب سی چهل هزار سوار بر جماعت حرامخواران، جمع شدند. و چون حضرت خلیفه الہی شرف الدین حسین میرزا را قبل ازین از بند خلاص کرده، به بنگاله پیش مظفر خان فرستاده بودند، باغیان او را از قید بر آورده، بسرداری برداشتند، و فتنه عظیم قائم گشت.

چون این اخبار بعرض حضرت رسید، راجه تودرمل، و محمد صادق خان، و ترسون محمد خان و شیخ فرید بخاری، و الغ خان حبشی، و باقر، و طیب، پسران طاهر خان، و تیمور بدخشی، و دیگر امرا بجهت دفع فتنه بهار و بنگاله، رخصت شدند. و فرمان بمحسب علیخان، و محمد معصوم فرنخودی، حاکم جونپور، و سمانجی خان، و جاگیرداران آن نواحی صادر شد، که در دفع جماعت مذبذول العاقبت، باتفاق راجه تودرمل، نهایت سعی مذبذول دارند. هنوز لشکر ظفر اثر در راه بود، که شام خان جلائر با سعید بدخشی جنگ کرده، او را بقتل آورد. و چون راجه تودرمل، و امرای نامدار، بجونپور رسیدند، محمد معصوم ملاقات نموده، همراه شد، و سه هزار سوار مسلح مکمل، بنظر دولتظوهان در آورد، اما چون از کم حوصلگی و بسبب غلبه جاه و جمعیت، دماغ او خالی کرده بود، حرکاتیکه ازان بوی بی اخلاص می آید، از و بظهور آمدن گرفت، و سخنانی، که اثار حرام نمکی، ازان مفهوم میشد بی اختیار، بر زبان او میرفت.

• بیت •

هر چه بدل هست ز پاک و پلید، در سخن آمد اثر آن پدید؛  
جیفه چو گیرد دهن جوی تنگ، آب روان گیرد از و بوی رنگ.  
راجه تودرمل، از روی کاردانی و معامله فہمی بمدارا گذرایندہ، در تسلی

و استمالت معصوم کوشش میکرد، و چون لشکر فیروزی اثر بقصه مونیگر رسید، عامی کابلی و قاقشالان و میرزا شرف الدین حسین باسی هزار سوار، و پانصد فیل و کشتیهایی جنگی و توپخانه آراسته، بمقابله دولتخواهان آمدند. چون راجه تودرمل بسبب فاعتمادی که بر سپاهیان داشت جنگ را مناسب ندیده، در قلعه مونیگر تعصن جسته، بر دیوار قلعه قدیم قلعه دیگر ساخته نشست؛ و هر روز، از طرفین جوانان مردانه کارزار مینمودند. چون این خبر بعرض حضرت رسید، یکدفعه زمین کذب را بداد. کچوکی فرستاده، لکبه روپیه، بدست او مدد خرج لشکر فرستادند. و بعد از چند روز همین قدر زر بدست دریا خان آبدار، و دفعه دیگر بدست سرمدی، و مرتبه دیگر بدست سهیل، و بدفعات زر بسیار فرستادند \*

و در ایام محاصره، همایون قلی فرملی و ترخان دیوانه از لشکر ظفر اثر جدا شده، بحورامخواران ملحق شدند. و مدت چهل ماه، بلجماعه حرام خواران، مقابله بود. بعضی زمینداران آن فواحی بجهت دولتخواهی حضرت خلیفه الهی، راه آمد و شد غله، را بر لشکر مخالفان بستند، و عسرت تمام در میان ایشان پدید آمد. و بابا قاقشال که در تانده بود بیمار شده مشرف برفوت گشت، و جباری، پسر مجنون قاقشال، که رکن رکنی مخاطبیل بود، بواسطه خبر ضعف بابا قاقشال، اراده رفتن تانده نمود. عامی را بوجوه تاب مقاومت نمانده، خود را بجانب بهار کشید. عرب بهادر ابلغار کرده، متوجه پتنه شد؛ که آنشهر را بتصرف در آورده، خزانه که آنجا بود متصرف گردن.

بهار خان، خاصه خیل بادشاه، در پتنه تعصن جسته ایستاد، و در مقام رفع اعدا شده، استقامت نمود. و راجه تودرمل، و دولتخواهان معصوم



معصوم فرزندش، و جمعی دیگر را بکومک پنده فرستادند. و از رسیدن اینها، عرب ترک محاصره داده، خود را بجانب گجپتی که از زمینداران عمده آنولایتست، کشید. و راجه و صادقخان، و معصب علیخان، و توسون محمد خان، و دیگر امرا بر سر عاصی متوجه بهار شدند. و او شبانظون آورده، بحسب اتفاق، بر سر منزل صادق خان ریخت. و از آنجا، که گردانی صادق خان بود، در انشب ماه بیگ، و الف خان حبشی بقراولی تعیین یافته بودند. غنیم غافل بر سر ایشان رسیده، ماه بیگ کشته شد، و الف خان بدر رفت. و با صادق خان، جنگ صعب اتفاق افتاد، و اقبال دولت بادشاهی، تقویت دولتخواهان کرده صادق خان عاصی را هزیمت داده، او باقیح وجهی، به بنگاله رفت. گرهی بدست اولیای دولت خلیفه الهی آمد.

و از غرانت واقعات آنکه، در همین ایام فرمان طلب بزم شجاعت خان، حاکم مالوه، بمصحوب جی نواچی باشی، فرستادند. و با پسر خود غایم خان از سارنگپور بر آمده، عزیمت در گاه جهان پناه داشت. نوکران او را هوس باغی گوی در سر افتاده شجاعت خان را با پسر او بقتل آورده، بالاخر بجهت عدم اتفاق، پراکنده شده، هر کس بطرف گریختند، و چون این خبر، بعرض حضرت رسید، شریف خان آنکه را بحکومت مالوه فرستاده، فرزندان صغیر و پس ماندهای شجاعتخان را طلب داشتند.

و چون مهم بنگاله باطناب کشیده بود، خان اعظم را، که مدت مدید در گوشه آگره منزوی بود، و بنظر محافظت او میبودند، مورد مراجع خسروانه ساخته، پنجهزار سوار همراه کرده، بحکومت ولایت بهار فرستادند، و بجهت زیادتی احتیاط، شهجاز خان کنبورا، که بدفع رانا کیکا اشتغال داشت، و نزدیک رسیده بود، که رانا را، از آن ولایت اخراج نماید، طلب

داشت، و بافواج اراسته بکومک و مدد لشکر بنگاله روانه ساختند - چون شهباز خان بسرحد حاجی پور رسید، شنید که عرب بهادر در پناه راجه کچینی در آمده است. بر سر او رفته مدت یکماه مقابله داشت، و جنگل بری کرده، بضراب راست، عرب را از انجا بدر کرده، راجه کچینی را زبون ساخت.

و همدین ایام، بحسب اتفاق، حضرت خلیفه الهی بمنزل شریف خان اتکه، تشریف برده، او را سرفرازی بخشیدند. و او جشن خسروانه ترتیب داده پای انداز بسیار، پیشکش شایسته سر انجام نموده، منزل خود را اراست. و حضرت تا آخر روز تشریف داشته، به نغمه، و سرود، و انواع عیش و سرور گذرانیدند. شریف خان اتکه، نه زنجیر فیل، و بیست و هفت اسب اعرافی و عربی و اقسام افمشه پیشکش گذرانید.

چون هر سال یکی از مردم معتبر را، بمیر حاجی، بسفر حجاز میفرستادند. درینسال فرعه بنام حکیم المک گیلانی افتاد، و اشارت علیه به نفاذ رسید، که مبالغ پنج لک روپیه از وجوه خزانه عامره، بدستور هر سال، تحویل حکیم المک کردند، که بوقوف قاضی حسن مالکی، شیخ الاسلام حرم بمحتاجان مکه معظمه برساند. و افمشه هندوستان، و پارچها نفیس بمصحوب حکیم الملک، بجهت شرفای مکه ارسال فرمودند.

دریدولا عرضداشت راجه تودمیل رسید، که محمد معصوم فرنظونی را که بانواع تدبیر مدارا همراه دارد، خواجه شاه منصور، خط های درشت نوشته اظهار آن نمود، که از بسیار بر ذمه اوست؛ و به ترسون محمد خان، که از امرای کبارست. و سرداری لشکر بنام اوست، نیز خطها نوشته، درین مهل، که صدای امیدواری می ناید داد، تهدیدات نموده است؛

و چون باز سختگیری او در معاملات مکرراً بعرض حضرت رسیده بود، چند روز او را بیدخل ساخته، به شاه قلیخان سپردند. و حکم شد، که بجای او، وزیر خان دیوان کلی باشد، و باتفاق قاضی علی، پسر قطب الدین بغدادی فیصل مهمات میداده باشد.

و دران ایام از عجائب مخلوقات، شخصی را آوردند که بی هیئت گوش از مادر متولد شده بود، که نه گوشها داشت، و نه سوراخ گوشها، و عجب تر آنکه، هر سخنی که مذکور می شد، مثل صاحبان گوش می شنید. چون این شخص را، بحضور حضرت آوردند، ز دیدن آن شخص، حضرت متعجب شده، خرج روز مره او تعیین فرمودند.

و چون حضرت خلیفه آلهی هر سال، از راه اخلاص، بزیارت مزار فائض الانوار، حضرت خواجه معین الدین، قدس سره می رفتند؛ و در ضمن این نیت خیر و عمل صالح، فائده بسیار به بندگان خدا میرسید، و درینسال، بجهت بعضی مواضع، توجه رایات عالی میسر نشد، شاهزاده دانیال، را با جمعی از نزدیکان مثل شیخ جمال، و شیخ فیضی، که نسبت اخوندی داشت، و سایر مردم همراه تعیین فرمودند. و مبلغ است و پنج هزار روپیه بجهت مدد خرج فقراء آندیار مرحمت فرمودند. و شاهزاده جوان بخت، زیارت نموده، معادوت فرمودند.

چون راجه تودرمل، و توسون محمد خان، و محمد صادق خان و دیگر امرای بادشاه، بجهت برسات، در حاجی پور قرار گرفتند، معصوم فرزند خودی بی رخصت امرا بجونپور، که جاگیر او بود، آمده، آثار بغی و حرام نمکی بظهور آوردن گرفت. حضرت خلیفه آلهی پیشرو خان داروغه فراشخانه را، جهت تسلی او فرستاده، ولایت اوده با و لطف کردند. و جوفپور را،

به ترسون محمد خان نیابت فرمودند. معصوم خان به پیشرو خان و سبغان  
مخاطبانه گفته، آثار مخالفت ظاهر کرد؛ و ارداه را کفره دانسته، بآنجا رفت •  
درینوقت، نیابت خان، پسر هاشم خان نیشاپوری، که نواخته این  
درگاه بود، در جوسی بیابک، که جاگیر او بود، بانگی شده، بر سر قلعه کوه،  
که جاگیر اسمعیل قلیخان بود، رفت. الیاس خان، نوکر اسمعیل قلیخان  
که شقدار آنجا بود، جنگ کرده، کشته شد؛ و نیابت قلعه کوه را محاصره  
کرده، بنیان تاخت و تاراج نهاد. و چون این خبر بعرض رسید، اسمعیل  
قلیخان و وزیر خان، و مطلب خان، و شیخ جمال بختیار، و جمعی  
امرای نامدار را، بدفع او تعیین فرمودند. و شاه قلیخان معصوم را فرستادند،  
که معصوم خان فرزند خودی را امیدوار ساخته، بدرگاه آورند. و بعد از رخصت  
وزیر خان، خواجه شاه منصور را از قید آورده، باز بمنصب سرفراز کردند.  
چون نیابت خان خبر آمدن لشکر شدید، ترک محاصره کرده، بجانب  
کذتیت که از مضافات ولایت پنده است، روان شد. امرا عجلت نموده،  
از آب گذشته خود را باو رساندند. نیابت خان بجنگ آمده، حرب  
صعب اتفاق افتاد. بالاخره، شکست یافته، پیش معصوم خان رفت،  
و درینوقت، عرب بهادر نیز، از پیش شهباز خان گریخته، باو پناه  
برده بود. شهباز خان تعاقب کفان، بجونپور رسید. و از آنجا، بر سر معصوم  
بارده متوجه شدند. معصوم خان بمقابله شتافته، غالب گشت؛ و شهباز  
خان فرار نموده، در یک روز چهل کوه راه طی کرده، بجونپور رفت.  
و بحسب اتفاق، ترسون محمد خان، که برانغار شهباز خان بود، و در  
جنگل مخفی مانده بود، در وقتی، که افواج معصوم پریشان شد، فوج  
برانغار بر آمده،

• بیت •

چو بان تند زد، ناگه برایشان ؛ همه جمعیت خس شد پریشان ؛

معصوم را شکست داد. و این خبر، که بشهباز خان رسید، بسرعت تمام، مراجعت کرده، روز دیگر، خود را بفوج برانغار رسانیدند، و باز جمعیت نموده، بر سر معصوم خان رفت. و در سواد شهر اوده، باز معصوم خان جنگ کرده شکست یافت؛ و مادر، و خواهر، و زن، و پسر، و مال، و جمعیت او بدست آمد. و او گریخته، بجانب سواک بدر رفت. و این قضیه، در ماه ذیحجه، سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه، روی داد.

### ذکر وقائع سال بیست و هفتم الهی.

ابتدای اینسال روز یکشنبه، پانزدهم صفر، سنه تسع و ثمانین و تسعمائه بود. در اوائل اینسال خبر رسید، که میرزا محمد حکیم، از روی خطهای عامی کابلی و معصوم فرزند خودی که بنواتر نوشته، ترغیت آمدن او بملک هندوستان می نمودند، و بانوای فریدون، که خال میرزا بود، قابو خیال کرده، بعزیمت تسخیر هندوستان، از کابل بر آمد، و شادمان نام نوکر خود را از آب نیلاب گذرانید. و کفور مانسنگه، پسر راجه بهگوانداس بر سر او رفت. و از جنگ کرده، بقتل رسید. و از شنیدن اینخبر میرزا محمد حکیم از آب نیلاب گذشته، در پرگنه سید پور فرود آمد. حضرت خلیفه الهی فرمان قضا جریان باحضار لشکر مادر فرمودند؛ و تمام سپاهی را هشت ماهه نقد از خزانه عذابت فرموده، متوجه پنجاب شدند. و شاهزاده دانیال، و سلطان خواجه، و شیم ابراهیم، را جهت سرانجام مهمات در فتحپور گذاشتند. و چون بسرای باد که پانزده کوهی فتح پور ست رسیدند، خبر فتح شهباز خان، و شکست معصوم فرزند خودی رسیده، تفارل مبارک گرفته، متوجه پیش شدند.

و در وقتی، که مانسنگه بر شادمان غالب گشته، سه فرمان میرزا محمد حکیم، که یکی بنام حکیم الملک و یکی بنام خواجه شاه منصور و یکی بنام محمد قاسم خان میر بحر بود، از جزردان شادمان ظاهر شد، که در جواب عرایض اینها بدلاسا و استمالت تمام، نوشته بود. کفور مانسنگه فرامین را، بدرگاه فرستان. حضرت معلوم نموده، مخفی داشتند. چون رایات جلال از دهلی گذشت، میرزا حکیم بلاهور آمده، در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد؛ و مانسنگه، و سعید خان، و راجه بهگوانداس در قلعه لاهور متحصن شدند؛ و رایات عالیات را، در قصبه پانی پت نزول شد. ملک ثانی کلپی که دیوان میرزا محمد حکیم بود، و خطاب وزیر خانی داشت، از میرزا جدا شده، بدرگاه آمد. و بمنزل خواجه شاه منصور فرود آمد، و او را وسیله ملازمت خود ساخت. و چون خواجه شاه منصور خبر آمدن او بعرض رسانید، بخاطر اقدس چنان رسید؛ که درینوقت که میرزا محمد حکیم به تسخیر هندوستان آمده باشد، دیوان خود را، از خود جدا ساخته فرستادن، خالی از تدبیر نیست. چون نسبت بخواجه شاه منصور، بدگمانی بود، این تصور بظن غالب رسید. و خواجه شاه منصور را، مقید ساخته، فرمان میرزا را که بنام او آمده بود بار نمودند. هر چند او سوگندها خورد، فائده نداد.

و چون رایات جهانکشا، بفواهی شاه آباد رسید، ملک علی، خطی آورده، بنظر اقدس در آورد، که قاصدان من، از گذر اودیانه، که اهتمام آن بمن تعلق دارد، می آمدند. چون بسرای سرهند رسیدند پیاده را، که پای او رزم داشت، در انصرای دیدند. آن پیاده بایشان گفت، من کس شرف بیگ ام، و او توکر خواجه شاه منصور است، و در فیروز پور، که جاگیر خواجه است، و سی کورهی لاهور است، شقدار است؛ و این

خطها را، بخواجه فرستاد. چون پای من تشویش دارد، شما این خطها را بخواجه زود برسانید. و پیاده های من، این خطها را آورده اند. چون مهرخطها را برداشتند و بکشادند، در خط بر آمد، یکی عوضداشت شرف بیگ، که احوال پرگنه فیروز پور را بشاه منصور نوشته بود، و دیگر، خطی که شخصی بشخصی نوشته، بضمون آنکه، من فریدون خان را ملاقات کردم، و مشارالیه مرا بملازمت میرزا محمد حکیم بادشاه برد، و باوجودی که عمال خود نه پرگنات نواحی فرستادند، به پرگنه ماکس نفرستاده، مرا معاف داشت. و چون مضمون این خط بعرض رسید، چنان نمود، که اینخط را نیز شرف بیگ، بلباس، بخواجه شاه منصور نوشته است؛ و علاوه رابطه ملک ثانی، دیوان محمد حکیم میرزا، و آمدن فرمان محمد حکیم میرزا، بنام خواجه شاه منصور شده، آن گمان بمرتبه یقین رسید. و چون اکثر امرا، و ارکان دولت، از وی رنجیده بودند، همه اتفاق نموده، سعی قتل او کردند، تا آنکه، حضرت حکم بقتل او فرمودند. صبح روز دیگر، او را از حلق کشیدند.

\* رباعی \*

تو نا کرده بر خلق بخشایشی، کجا بینی از دولت آسایشی؟  
اگر بد کنی، چشم نیکی مدار، که هرگز نیارد گز افگور بار.

بعد از سه روز خبر رسید، که میرزا محمد حکیم، آمدن آیات عالی را، که به پنجاب شنید، از آب لاهور گذشته، بجانب کابل رفت. حضرت از سرهند بکلا نور، و از کلا نور برهتاس رسیده، شکار فرغه کردند. و از انجا استخاره کرده، و بشارت یافته، متوجه نیلاب شدند. و در ماه ربیع الثانی، سال مذکور، کنار آب نیلاب که بسند ساگر مشهور است، قلعه عالی بنا فرموده، بانک فارس موسوم ساختند. و چون کشتی کم بود، حکم شد، که امرا و سپاهیان کشتیها موجود سازند. و امرا را چوکی تقسیم فرمودند، و کفور

مانسنگه، با شیخ جمال بختیار، و مادهوسنگه، برادر او، و مخصوص خان، و نورنگخان، و دیگر جوانان کار طلب را، از آب فیلاب گذرانیده، بجانب پرشور فرستادند. چون اینجماعت پرشور را بتصرف در آوردند، شاهزاده شاه مراد را با قلیچ خان، و میرزا یوسف خان، و رایسنگه و اکثر امرای نامدار، از آب گذرانیده، بتسخیر کابل رخصت فرمودند.

درینوقت، خواجه ابوالفضل فرابت خواجه حسن نقشبندی و محمد علی دیوان خواجه حسن، بر سالت از پیش میرزا حکیم آمدند، و عرضداشت عذر خواهی، و استغفار تقصیرات آوردند. و حضرت خلیفه الهی، حاجی حبیب الله را همراه کرده، بکابل فرستاده، فرمودند، که اگر میرزا از اعمال گذشته نادم باشد و توبه نماید، و سوگند بخورد، و همشیره خود را بملازمت فرستد، از سرگناه او خواهم گذشت. و شاهزاده شاه مراد، کوچ کوچ از کوتل خیبر گذشتند. و در پانزدهم جمادی الثانی سنه مذکور، حضرت خلیفه الهی بنفس نفیس از آب سند ساگر گذشته منزل کردند. و کمترین دزدگان نظام الدین احمد را که مولف این تاریخ است، بطریق ایلغار پیش شاهزاده شاه مراد فرستاده فرمودند، که از امرای رفته استخراج نمایند؛ که اگر بی آنکه حضرت تشریف آورند، بکابل میتوانند رفت، بیرون. اما اگر حضرت را، باید آمد، بجه طریق مناسبست، باکل حسم و اهل محل بیایند، و با جریده تشریف آورند؟ فقیر در یک شبانروز در جلال آباد، که هفتاد و پنج کوره بود، رفته بشاهزاده رسیده، پیغام رسانیده، و ایشان، عزیمت کابل نموده، توجه حضرت را بطریق ایلغار مناسب دیدند. و هم در جلال آباد، حاجی حبیب الله، از کابل آمده، بمرافقت فقیر بدرگاه سلاطین بقاه شناخته، گفت، که میرزا محمد حکیم از گذشته، در کمال پشیمانیت، و سوگندان یاد کرده، میخواست، که همشیره را



فرستند؛ امپا خواجه حسن، که شوهر خواهر میرزا بود، همشیره ایشانرا گرفته فرار نمود، و بجانب بدخشان رفت. چون فقیر و حاجی حبیب الله، در ملازمت حضرت رسیدیم، روز دیگر، کوچ کرده، متوجه پرشور شدند. و انجا شاهزاده سلطان سلیم را در اردوی مانده، راجه بهگوانداس، و سعید خان، و قاضی علی بخش را، در خدمت ایشان گذاشتند. و خود جویده، متوجه پیش شدند، و هر روز بست کرده راه طی میفرمودند.

چون شاهزاده شاه مراد، هفت گروهی کابل رسید میرزا محمد حکیم بعزم جنگ در موضعی که بخورد کابل موسوم است، آمده، آتش حرب بر افروخت، و شکست یافته، راهی فرار پیش گرفت. و شاهزاده بفتح و نصرت، بکابل در آمدند. و آن روزیکه صباح آن جنگ خواهد شد، فریدون خان، خال میرزا محمد حکیم، بر چنداول لشکر شاهزاده ریخته و غنیمت بسیار برده بود، و خلق کثیر بقتل رسانیده. درین روز، حضرت خلیفه الاهی، در سرخ آب نام موضعی، که از لشکر شاهزاده پانزد، کرده است، فرود آمده بودند. اتفاقاً در وقتکه، مردم چنداول لشکر غارت میشده اذ، حاجی محمد خان احدی که بذاک چوکی، پیش شاهزاده رفته بود، بانجا که رسید، تاراج را مشاهده کرده، خبر موحش آورد، که سبب پریشانی خاطرها گشت. باوجود این قسم خبر، روز دیگر کوچ کرده، یک منزل رفتند. و در انجا خبر فتح رسید. لوازم شکر، و سپاس بجا آورده، حضرت شاهنشاہ، روز جمعه دهم ماه رجب، بدوات و اقبال، بقلعه بکابل در آمدند. و هفت روز، بسیر باغها گذرانیده، مدتی در کابل توقف داشتند.

و چون بعرض رسید، که میرزا محمد حکیم اراده این دارد، که چالی وطن شده، پیش ارزبک رود؛ حضرت این ننگ و عار را روا نداشته لطیف

خواجه را پیش میرزا، که در غوربند بود، فرستاده مرثده بخشش، تقصیرات او رسانیدند. و میرزا محمد حکیم مجدد در حضور لطیف خواجه عهد و قول کرده، قرار یکجبهتی و دولتخواهی داده، محمد اسپ را همراه لطیف خواجه بلازمیت فرستاد. و حضرت متوجه هندوستان شده، باز کابل را بمیرزا عنایت کردند، و اردو را در عقب گذاشته، بایلغار بجلال آباد، که معسکر اردوی بزرگ بود، تشریف بردند. شاهزاده سلطان سلیم و امرا که در اردو بودند بملازمیت شتافته، تهنیت و مبارکبادی فتوحات را بتقدیم رسانیدند. و خواجگی محمد حسین، که برادر حقیقی قاسم خان میر بصر است، و از امرای معتبر میرزا بود بملازمیت رسیده، در سلک دولتخواهان منسلک شد. و از جلال آباد، فوج فرستاده، تا دامن کوه کفار گذر را تاخند، و منزل بمنزل، مراجعت نموده؛ در دوازدهم شعبان، بکنار سند ساگر رسیدند. محمد قاسم خان، که حسب الحکم بکنار آب جهت بستن پل مانده بود، از کشتیها پل موجود ساخته بود. رایات عالیات، که در وقت رفتن کابل، در یکماه از آب گذشته بود، در یک روز گذشت. و از انجا، کوچ بکوچ، سلیم (مضان)، بلاهور رسیدند. و حکومت پنجاب را، بسعید خان، و راجه بهکوانداس، و کنور مانسنگه، مفوض داشته، رایات عزیمت بجانب دارالخلافت فتحپور برافراشته، شکار کفان، و صید افغان، متوجه شدند. شهباز خان در پانی پت بملازمیت رسید. و چون، بیست و پنجم ماه شوال، بدلهلی رسیدند، شاهزاده دانیال و امرا، که در فتحپور مانده بودند، و حضرت مریم مکانی، که از فتح پور، باستقبال حضرت برآمده بودند، بملازمیت مستعد گشتند. و در روز پنجم ذیقعدة، فتح پور مستقر سریر خلافت گشت، و لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانیدند، و خیرات بسیار کردند.

و دو ایامی، که رایات عالیات، در سفر کابل بود، بهادر پسر سعید بدخشی، که در ولایت ترهت برآمده، خود را بهادر شاه نامیده قصد جان خود داشت، بدست نوکران اعظم خان گرفتار گشته، بقتل رسید • بیت •  
به بال و پر سرو از راه که تیر پر تابی،  
هوا گرفت زمانی، ولی بخاک نشست.

و چون معصوم خان فرزند خودی، در کوهستان سوالک، حیران، و سرگردان میگشت؛ باعظم خان، التجا در خواست گناهان خود نموده، بوسیله عرائض اعظم خان، گناهان او مقرر و معفو گشته، فرمان استمالت صادر شد. و معصوم خان از پیش اعظم خان، احرام ملازمت بسته، در فتحپور بشرف کورنش سرفرازی یافت، و چون نیابت خان پناه بعضرت مریم مکانی آورده بود، او هم، در همانروز، بشرف زمین بوس مستعد گشت.

در ایامی که حضرت بکابل تشریف بردند، و مردم معتبر میرزا محمد حکیم بملازمت رسیدند، از قضیه خواجه شاه منصور، بسیار تفحص کردند. معلوم شد، که کرم الله، برادر شهباز خان، بدستیاری و کنکاش بعضی، فرامین را ساخته بود؛ و خط آخرین که سبب قتل او شد نیز ساختگی بوده است. حضرت از کشتن خواجه شاه منصور اکثر اوقات تاسف میداشتند.

القصة چون فتحپور مستفرايات نصرت آیات شد، بداد و دهش پرداخته همگی همت عالی نهمت حضرت ظل الهی متوجه انتظام احوال برابا بود. و در همین ایام، خبر وفات مهد علیا، حاجی بیگم، که در زمره ازواج طاهرات حضرت جنت اشیانی منتظم بود رسیده سبب نوزع خاطر قدسی مآثر شد.

و بتاریخ نهم ماه محرم سنه تسعین و تسعمانه، اعظم خان، که حکومت ولایت حاجی پور و پنجه داشت، در فتیچور بشرف پائیپوس سرفراز گشت؛ و کیفیت احوال بنگاله مشروحاً معروضداشت. و بعد از چند روز، اکثر امرای کبار، و سپاه نامدار را، که در لشکر کابل همراه بودند، بمشار الیه همراه نموده بطرف بنگاله رخصت فرمودند که معصوم کابلی را نابود سازند.

### ذکر وقائع سال بیست و هشتم الهی.

ابتدای اینسال، روز سه شنبه بیست و هفتم صفر، سنه احدی و تسعین و تسعمانه بود. در فوروز اینسال دیوار، و ستون ایوانها و دولتخانه عام، و دولتخانه خاص را، بامرا تقسیم نموده، در قماشها، و پردهای مصور گرفته کمال زیفت داده، بقوعی آراستند، که نظارگیانرا از مشاهده آن حیوت بر حیرت می افزود. و صحن بارگاه دولتخانه را بشامیانها زر دوزی و زر بفت و غیره ترتیب داده، تخت از طلا و مبرع بیافوت ولای دران نهاده، رشک فرودس برین ساختند. \*  
 \* فحسه نه طاق بیاراستند، پرده زر بفت فلک ساختند،  
 تخت زدند، و تنق آویختند، عرش دگر، بر زمین انگیختند. \*  
 مدت هژده روز این منازل دیکشا آراسته بود؛ شبها بغانوسهای رنگ می آراستند. و بندگان حضرت، هر روز و شب، یکبار، دو بار، تشریف فرموده، محبت میداشتند. و اهل نغمه فارس، و هندی در ملازمت میبودند. و بهر یک امرا و اهل خدمت، عنایات خسروانه ظهور میبردند. و بازار شهر فتیچور و آگره را آئین بدهی مینمودند؛ و خلائق اطراف و جوانب بتفرج و تماشای این جشن عالی که هرگز ندیده و نشنیده

بودند می آمدند. و در هفته یکروز حکم عموم میشد؛ و دیگر ایام امرا و مقربان و مردم اعیان آمد و شد میداشتند. حضرت، در روز نوروز، بر تخت سلطنت جلوس فرمودند، و امرا، و ارباب دولت، صفها زده، بترتیب مرتبه، و حالت ایستادند. و روز شرف، که آخرین ایام نوروز ست، نیز همین دستور، مجلس عالی ترتیب یافت. و جمیع امرا، بمراحم بادشاهی مباحثی گشتند؛ بعضی بعفایات اسپ، و خلعت؛ و بعضی بزبادتی علوفه؛ و بعضی بزبادتی نوکر؛ و جمعی بیافتن جاگیر؛ و هیچ کس نماند، که درین هژده روز، مورد مراحم خسروانه نشده باشد. و امرای کبار، پیشکشهای لائق گذرانیدند. و درین هژده روز، حضرت در ایوان یکی از امرای کبار تشریف آورده، صحبت میداشتند؛ و دران روز، لوازم مهمانی و صحبت را، آنکس متکفل میبود؛ و پیشکش بسیار، از پارچه هندوستان، و خراسان، و عراق، و مروارید و لعل و یاقوت و طلا الات و اسپان عربی و عراقی، و فیلان کوه پیکر، و قطارهای شتر، زر و ماده و اشتران راهوار بردعی میگذرانیدند. و در ایام نوروز شاهم خان جلائر، از صوبه بنگاله، و راجه بهگوانداس، از لاهور، آمده بشرف عتبه بوسی، مشرف گشتند. و چنین مقرر شد، که در هر سال در ایام نوروز مجلس نوروزی بطریقی که مذکور شد منعقد شده باشد.

در اوراق گذشته ذکر یافت، که خان اعظم و سائر جاگیرداران، از حاجی پور بدرگاه آمدند. چون آنصوبه، خالی مانده بود، حرام نمکان نصرت یافته، از هر گوشه، سرقتنه و فساد بر آوردند. خبسه نام، نوکر معصوم کابلی، با ترخان دیوانه، و سرخ بدخشی، در ولایت بهار، خلل نداختند. محمد صادق خان، باتفاق معصب علیخان، جنگ کرده غالب گشته و خبسه بقتل رسید.

و درینولا، خبر معاودت حضرات بیگمات، مهد علیا، گلبدین بیگم، و سلیمان سلطان بیگم، بولایت گجرات، از مکه براه دریا رسید، که چند سال، در آن اراضی مقدسه، اوقات بطاعت و عبادات مصروف داشته، بتوفیق الهی چند حج و عمره رفیق حال ایشان شده؛ الحال مراجعت نموده، بخطه اجمیر رسیدند. حضرت خلیفه الهی شاهزاده جوان بخت کامگار سلطان سلیم را، باستقبال حضرات بیگمات فرستادند. تا باجدیر رفته ملاقات نموده، زیارت مزار فائض الافوار، خواجه معین الدین قدس سره، کرده، بعد از شرائط زیارت و آداب طواف، فقرا را خوش وقت گردانید. انگاه در خدمت حضرات معاودت نمودند؛ و در روز یکشنبه، در فتحپور می آمدند، حضرت اعلیٰ استقبال نموده، حضرات بیگمات را، به تعظیم تمام، بشهر در آوردند.

و در همین ایام، محمد صادق خان، از ولایت بهار آمده، مورد مواحم خسروانده شد؛ و بزودی رخصت شده، باتفاق اعظم خان، بدفع عامی کابلی مامور گشت، و شاه قلیخان محرم، و شیخ ابراهیم چشتی و دیگر امرا، که بلشکر کابل رفته بودند، بهمراهی محمد صادق خان تعیین شدند.

دورینولا، میر ابو تراب و اعتماد خان، که بخانه مبارک، همراه رفته بودند، بدیگاه آسمان جابه رسیده، بشرف زمین بوس سرفراز شدند. میر ابو تراب سنگی آورده بود، و میگفت، که برین سنگ، نقش قدم مبارک، حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم است. حضرت چهار کروه استقبال قدم نموده، تعظیم و تکریم آنسنگ فرمودند. و حکم شد، که جمیع امرا، قدم را بر درش داشته، چند قدم ببرند؛ و بهمین دستور، بیک به نوبت، آنها بر میداشتند، تا به شهر آوردند.

و بالجمله روز پنجشنبه، نوزدهم ماه شعبان، حضرت شهریار، جوان  
بخت، بجهت وزن مبارک شاهزاده عالمین سلطان سلیم، در منزل  
حضرت مریم مکانی، تشریف برده، شاهزاده را بدستور معهود، بطلا و نقود  
و غیره وزن نموده، آن مبلغ را تصدق فقرا و مستحقان کردند. درین ایام،  
نور محمد قام پسر توخان دیوانه حرام نمک را، که در ولایت تهرت گرفتار  
گردیده بود، حاضر آوردند، و در نخاس قندچور، سیاست رسانیدند.

## ذکر وقائع سال بست و نهم.

ابتداء این سال روز چهارشنبه نهم ربیع الاول سنه احدى و تسعين  
و تسعمائة بود. چون سال بیست و هشتم الهی باختر رسید و سال بیست و  
نهم بنیاد شد، در مفتح این سال همایون فال شهریار بلند اقبال، ابواب عیش  
بر روی روزگار جمهور خلایق کشاده، حکم فرمودند؛ که در دیوار ایوانهای  
دولتخانه، عام و خاص، بدستور پارسال، در زیب و زینت گرفتند. و صحبتها  
آراسته، و مجلسهای خرمی مهیا ساخته، هر روز و شب به عیش  
و سرور و بچش و ساز گذرانیدند. و بعد از آن مردم را منع آمد و شد  
دولتخانه فرموده، حضرات سرا پرده سلطنت و پردهگان انجمن خلافت  
را طلبیده، دست ببذل اموال کشادند؛ و مبلغ یک لک روپیه نقد،  
و چند فیل و اقمشه و طلا آلات و مرصع آلات برسم پیشکش بنظر حضرت  
والده بزرگوار مریم مکانی گذرانیدند؛ و بهمین دستور بعمه خود گلبدن بیگم  
و به دیگر بیگمات انعام و اکرام فرمودند؛ و تا هژده روز این نوروزی صحبت  
در گرد بود.

بعد از فراغ مجالس نوروزی از بنگاله خبر رسید، که خان اعظم،  
و افواج قاهره، در تانده در آمدند. و خالدپخان، و جبار بردی و میوزا

بیگ قاقشال. از عامی کابلی جدا شده، پیش اعظم خان آمدند. و او فرار نموده، پناه بعیسی زمیندار بود. و آنچه از ولایت بنگاله بتصرف باغیان در آمده بود، باز بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد.

درینولا، بخاطر اشرف رسید، که چون اعتماد خان، سالها حکومت گجرات کرده بود، طریق آبادانی گجرات، از دیگران بهتر میدانسته باشد. و چون گجرات باو عنایت شود، سبب امیدواری حکام بلادی، که در تصرف نیست میشود، بظاہر این حکومت گجرات را با اعتماد خان مرحمت فرمودند؛ و میر ابو تراب را امین نام کرده، خواجه ابو القاسم، برادر ملا عبد القادر اخوند را بمنصب دیوانگری، و کمترین بندگان نظام الدین احمد، مولف تاریخ را، بخدمت بخشیدگی تعیین نمودند. و محمد حسین شیخ، و میر ابوالمظفر، ولد اشرف خلی، و میر حبیب الله ابو اسحاق، و میر صالح، و هاشم داعی، و بنیاد بیگ، و سید جلال بخاری، و بیگ محمد نوقبایی و میر حبیب الله، و میر شرف الدین، برادر زادهای میر ابوتراب را، بجایگیری گجرات حکم فرمودند.

درین ایام، سیادت پناه، میر فتح الله، که علامه عصر و سرآمد افضل وقت بود، و از سادات شیراز، بانواع علوم معقول و منقول ممتاز بود، از ولایت شیراز، بدکن رفته پیش عادلخان صاحب اختیار مهمات بود؛ روز یکشنبه، بیست و دویم ربیع الثانی، در دارالخلافت فتحپور بشرف خدمت سرافراز آمد. حسب الحکم خانخانان، و حکیم ابو الفتح باستقبال رفته، بملازمت آوردند. امیر فتح الله بمنصب جلیل القدر صدارت امتیاز یافت.

و چون خبر پریشانی و متفرق شدن باغیان بنگاله بعرض رسید، و معلوم شد، که عامی کابلی، در ولایت عیسی در آمده، و اعظم خان رغبت



آمدن دو خانه نموده، بفاوران، شهباز خان را تعیین فرمودند، که بولایت بنگاله رفته، تمام آن سرکار، را به سپاهیان جاگیر نموده، در استیصال عاصی کابلی کوشش نمایند. در هفتم شهر جماد الثانی شهباز خان را رخصت ارزانی داشتند.

و از جمله وقایع ایفصال همایون فال آنست، که کتاب مهلبهارت که عظیم قصص براهمه است، حکم شده، که بزبان فارسی ترجمه نمایند، و حسب الحکم ترجمه شده، برزه نامه موسوم گشت.

درینولا خبر رسید، که خان اعظم شیخ فرید را، بجهت مصالحه نزد قتلو خان افغان فرستاده بود، و چون شیخ فرید بخانه قتلو خان رفت و صحبت منعقد شد، قتلو در مقام خدمتگاری بود، اما بهادر کورفوره، که یکی از زمینداران بنگاله، و عمده لشکر قتلو بود، با شیخ فرید یارانه از روی مساوات ملاقات نمود. شیخ بنظر زمینداری و نوکری، بار پیش آمد. بهادر از روی ستیزه، در وقت مراجعت، سر راه شیخ فرید را گرفته، بجنگ پیش آمد، و جمعی کثیر از همراهان شیخ فرید کشته شدند، شیخ فرید را آسیبی نرسیده بر آمد.

## آمدن برهان الملک دکنی.

برهان الملک، برادر مرتضی نظام الملک، حاکم ولایت دکن ست، درینولا از برادر گریخته، پیش قطب الدین خان آمده، از انجا، حسب الحکم، در ماه رجب، سال بیست و نهم بزمین بوسی بادشاه جهان پناه مستسعد گردید. و قبل ازین، شخصی خود را، برهان الملک نام کرده، بملازمت حضرت آمده بود. حضرت بار در اوده جاگیر فرموده بودند، و چون این برهان الملک آمد، و دروغ او ظاهر شد، گریخته مخفی شد.